

رابطه علم و دین از دیدگاه نیشیتانی کیجی

محمد اصغری*

چکیده

در این مقاله سعی کرده‌ایم رابطه علم و دین را از دیدگاه یکی از فیلسوفان سرشناس مکتب کیوتو ژاپنی به نام نیشیتانی کیجی بررسی نماییم. نیشیتانی از شاگردان نیشیدا کیتارو، بنیانگذار مکتب کیوتو، تحت تأثیر اندیشه‌های انتقادی نیچه نسبت به فرهنگ غربی می‌کوشد با طرح مساله نیهیلیسم نیچه در فلسفه خویش به حل مساله رابطه علم و دین بپردازد. او بر این باور است که تنها راه غلبه بر نیهیلیسم این است که این دو ساحت را به نحو اگزیستانسیال به هم پیوند دهیم تا معضل بی‌معنایی بشر امروز درمان شود. نیشیتانی تحت تأثیر اگزیستانسیالیسم هایدگر رویکردی اگزیستانسیالیستی به مساله رابطه علم و دین دارد. طبق نظر این فیلسوف، مساله نیهیلیسم و شونیاتا (sunyata) هم مساله وجودی (اگزیستانسیال) است و هم مساله تاریخی که هر کس در وهله اول با آن مواجه می‌شود. در این نوشته سعی خواهیم کرد ابتدا با طرح نیهیلیسم در اندیشه او و نشان دادن جایگاه این مفهوم، به سراغ مساله رابطه علم و دین برویم تا نشان دهیم که چگونه این رابطه با این مفهوم گره خورده است.

کلیدواژه‌ها: دین، علم، نیهیلیسم، اگزیستانسیالیسم و نیشیتانی کیجی.

من معتقد هستم که مساله نیهیلیسم ریشه در نفرت متقابل علم و دین دارد.

نیشیتانی کیجی

*دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز. asghari2007@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۱۱



۱. مقدمه

مساله رابطه علم و دین مساله‌ای است که نه تنها در عالم غرب بلکه در عالم شرق نیز همواره مطرح بوده و نظرات مختلف و متعددی درباره این موضوع مطرح شده در قالب هزاران مقاله و کتاب به اشکال مختلف از جانب متفکران و فیلسوفان مختلف مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته است. قصد ما در این مقاله این است که به تشریح و تحلیل دیدگاه یکی از شاخص‌ترین و معروف‌ترین فیلسوفان مکتب کیوتو در قرن بیستم در ژاپن بپردازیم که تا بحال هیچ تحلیلی به زبان فارسی درباره این موضوع وجود ندارد. اما فلسفه مکتب کیوتو که نیشیدا کیتارو بنیانگذار این مکتب است تقریباً برای خوانندگان تا حدودی شناخته شده است. در این مکتب بطور خلاصه دو تفکر به ظاهر متفاوت و متعارض شرقی و غربی به هم پیوند یافته‌اند. به سخن دیگر، در این مکتب فیلسوفان مکتب کیوتو از جمله نیشیدا، تانابه هاجیمه و نیشیتانی کیچی اندیشه عقل‌گرا و منطق‌گرای غربی را با اندیشه ذن بودیستی ژاپنی همراه با درون‌مایه‌هایی از الهیات مسیحی ترکیب نموده و فلسفه‌ای در سطح فلسفه‌های جهانی به وجود آورده‌اند. اما با این حال ماهیت و خصلت دینی فلسفه مکتب کیوتو بین متفکران و فیلسوفان این مکتب خصلتی مشترک است. به سخن دیگر، شیوه تفکر این فیلسوفان عمیقاً و ذاتاً دینی است. از نظر این فیلسوفان جایگاه راستین حقیقت را باید در دین یافت. اما این خصلت دینی، موضوع مقاله حاضر نیست و خود مقاله مجزایی را می‌طلبد و صرفاً جهت تمهید ذهن خواننده برای موضوع اصلی مقاله حاضر بیان شد.

قبل از اینکه جلوتر رویم باید بیان کنیم که ورود به مساله رابطه علم و دین از نظر نیشیتانی مستلزم آن است که نقطه آغاز اندیشه او را به عنوان نقطه آغاز مقاله خود قرار دهیم و آن چیزی نیست جز نیهیلیسم (Nihilism). در این نوشته سعی داریم نشان دهیم که چگونه این فیلسوف برای غلبه بر نیهیلیسم در عصر حاضر می‌کوشد با برقرای ارتباط بین علم و دین معضل بی‌معنایی و بی‌خانمانی (homelessness) بشر عصر حاضر را حل نماید.

۲. نیهیلیسم به مثابه نقطه آغاز

اجازه دهید با نقل قولی از نیشیتانی از کتاب خود غلبگی بر نیهیلیسم او آغاز کنیم: از یک سو نیهیلیسم مساله‌ای است که فراتر از زمان و مکان بوده و ریشه در ذات انسان دارد و لذا مساله‌ای اگزیتانسیالیستی است که در آن اگزیتانسنس برای

خودش به مثابه وجودی بی‌بنیاد (groundless) آشکار می‌شود. از دیگر سو، پدیده-ای تاریخی-اجتماعی است که موضوع مطالعه تاریخی قرار می‌گیرد. پدیده نیهیلیسم نشان می‌دهد که زندگی تاریخی ما بنیاد خودش را به مثابه روح عینی از دست داده و نظام ارزشی که تکیه‌گاه این زندگی بوده شکسته شده و کلیت زندگی تاریخی و اجتماعی بی-بنیاد گشته است (Nishitani 1990:3).

به نظر این فیلسوف وضعیت تاریخی ما و مساله معنا و هدف زندگی بشر در این وضعیت در چیزی فراسوی ساحت زمان و مکان قرار دارد، ساحتی که در تجربه های عرفانی و تجربه ذن بودیستی بایستی آن را جستجو کرد و در این ساحت‌ها یک مفهوم مشترک وجود دارد و آن شونیاتا (Śūnyatā) یا تهیت^۱ است که جدا از اگزیستانس ما نیست. نیشیتانی نیز مثل دو فیلسوف دیگر مکتب کیوتو یعنی نیشیدا کیتارو و تاناها هاجیمه می‌کوشد «حقیقت» را در تهیت پیدا کند.

به هر روی دغدغه اصلی نیشیتانی مساله نیهیلیسم در مدرنیته است. او برای حل معضل نیهیلیسم در وهله اول به سراغ نیچه می‌رود و همانند نیچه بر این باور است که برای غلبه بر نیهیلیسم باید وارد نیهیلیسم شد نه اینکه آن را کنار گذاشت. مساله نیهیلیسم یک مساله مشترک بین تمامی متفکران مکتب کیوتوست ولی راههای غلبه بر نیهیلیسم نزد این متفکران کاملاً متفاوت هستند. او برای تبیین رابطه علم و دین به سراغ این مساله نیهیلیسم می‌رود. به نظر او هم تمدن غربی و هم تمدن شرقی هر دو در باتلاق نیهیلیسم گیر افتاده‌اند و پیدایش فلسفه‌ها و علوم مختلف کوشش‌هایی برای خروج از این باتلاق هستند. اما در فرهنگ غربی مخصوصاً در عصر جدید از زمان گالیله به بعد با ظهور علم و نوین و فلسفه‌های عقل‌گرای دکارتی، مفهوم مرکزی و محوری یعنی خدا را از دست داده است. حذف و طرد علت غایی از طبیعت توسط علوم فیزیکی و ریاضی جدید و سوپژکتیو شدن پژوهش‌های فلسفی، باعث گردید هم الوهیت از طبیعت طرد شود و هم اینکه انسان با جانشین کردن الگوی ریاضی به جای الگوی کیفی در پژوهش‌های دانشمندان درباب طبیعت، خودش را سوژه مطلق در برابر ابژه‌ای منفعل به نام طبیعت قرار داد.

به سخن دیگر، جایگزینی تفکر اومانستی محض به جای تفکر الهی و جایگزینی تفکر کمیت‌گرای ریاضی به جای کیفیت‌گرای تفکر مسیحی و مدرسی به طبیعت، رخداد بزرگی در عصر مدرنیته است که پیامد آن چیزی جز نیهیلیسم نبوده است. نیشیتانی راه

غلبه بر آن را در نزدیکی علم و دین به یکدیگر دنبال می‌کند اما با شیوه و روش خاص خودش.

نیشیتانی در کتاب خود غلبگی بر نیهیلیسم در گفتگو با متفکران مغرب زمین مثل نیچه به مساله nihilism از جنبه‌های تاریخی و اجتماعی آن می‌پردازد. افزون بر این، او در این کتاب ادعا می‌کند که نیهیلیسم نه تنها خصلت فرهنگ مغرب زمین بلکه خصلت فرهنگ ژاپنی نیز است. او در مقاله‌ای چنین ادعا می‌کند:

تاکنون معیار ارزشها یعنی شالوده نهایی تمامی اصول مبتنی بر خدا یا شاید بودا بوده است. امروزه شالوده نهایی تمامی معیارهای ارزش سست شده‌اند وضعیتی که می‌توانیم آن را به صورت نیهیلیسم توصیف کنیم و واقعاً مساله بنیادی عصر ما همین است (Nishitani 1986:120-121).

وی در کتاب دین و نیستی به جایگاه نیچه در پرداختن به نیهیلیسم اذعان نموده و بر این باور است که نیچه با پرده برداشتن از تهیت هسته تمدن غربی خدمت بزرگی به فلسفه کرده است. به زعم او تشخیص نیچه کاملاً درست بوده و لذا با الهام از اندیشه‌های او می‌خواهد نشان دهد که شونیاتا تنها پاسخ به این معضل فرهنگی است. او معتقد است که تجربه نیستی هم در جهان‌بینی پوزیتیویستی علوم جدید و هم در اگزیستانسیالیسم و دین و الهیات مسیحیت وجود دارد. این دو جریان فکری دو قطب متضاد هم هستند. یکی کاملاً عینیت‌گراست و دیگری ذهنیت‌گرا. وی منتقد هر دو رویکرد است. چنانکه اشاره شد در پوزیتیویسم هر نوع غایت و الوهیت از جهان حذف شده و عامل شخصی نیز کنار گذاشته می‌شود ولی در اگزیستانسیالیسم مفهوم نیستی یا به تعبیر سارتر néant بخشی از اگزیستانس فردی است که قابل عینی شدن نیست یعنی نمی‌توان آن را اوبژه آگاهی قرار داد. این نیستی به فرد امکان آزادی می‌دهد و این نکته اساسی که سارتر در توصیف نیستی بر آن تأکید دارد.

نیشیتانی از بودیسم و مفاهیم بودیستی در فلسفه خود را برای مساله نیهیلیسم و رابطه علم و دین نیز استفاده می‌کند. کتاب *درباب بودیسم* او که مجموعه‌ای از سخنرانی‌هاست در پی ایجاد پلی بین بودیسم و دین با دنیای مدرن است که در آن علم و تکنولوژی میانه خوبی با دین و بودیسم ندارند. رابرت کارتر مترجم انگلیسی این کتاب در مقدمه این کتاب به این موضوع مهم چنین اشاره می‌کند:

بودیسم همچون بادبادکی است که در شاخه‌های درختی گیر کرده و از بادهای تغییر روزگار دور افتاده است یعنی از تغییرات سکولاریزاسیون، تکنولوژی، علو و

دین بطور کلی جدا افتاده است، دنیایی که شکاف بزرگی بین جامعه سکولار و دین به وجود آمده است. «باطن» دین ارتباطی با «خارج» دنیاسکولار ندارد. مضمون اصلی این سخنرانی‌ها یافتن راهی پرکردن این شکاف است تا دین و بودیسم را به دنیای مدرن پیوند زند (Nishitani 2006:5).

نیشیتانی به دو دلیل به مفهوم «نیستی» یا «نیهیلیسم» یا «شونیاتا» علاقه داشت. یکی شیفتگی طولانی مدت او به بودیسم ماهایانا و مفهوم «شونیاتا» چه این مفهوم از جایگاه برجسته‌ای در تفکر بودیستی برخوردار است. به یاد داریم که او همانند نیشیدا مدتها ^۲ دن^۲ تمرین کرده است. او در یکی از نوشته‌های او آخر عمرش تحت عنوان «مواجهه با تهیت (Encounter with Emptiness)» کار فلسفی‌اش را چنین توصیف می‌کند:

من دارم به ساختن اثر فلسفی به مثابه اندیشیدن به امر نااندیشیدنی بنیادی فکر می‌کنم - کنم درست مثل کارگر روزمزدی که در مزرعه علف‌های هرز را «با بیلی که در دست دارد می‌کند و دور می‌اندازد ولی در عین حال می‌گوید که دست‌اش خالی است»، این مستقیماً نیستی مطلق را عیان می‌سازد. از چنین دیدگاه و منظری می‌خواهم بسیاری از مسائل روزمان را روشن سازم (Nishitani 1989:3).

دلیل دوم جستجوی فلسفی برای یافتن معنای تهیت و پرسش فلسفی از معنای زندگی است که در کتاب دین و نیستی او بیشتر مطرح شده است. در کتاب دیگرش یعنی خود غلبگی بر نیهیلیسم با مساله نیهیلیسم از جنبه‌های تاریخی و اجتماعی درگیر می‌شود و همین درگیری باعث می‌گردد که با متفکران غربی به ویژه نیچه دیالوگ کند.

نیشیتانی در اوایل قرن بیستم در ژاپن اولین متفکری بود که با نیچه و اندیشه‌های او آشنایی کامل پیدا کرد. می‌توان گفت که نیچه تأثیر زیادی در تکوین تفکر نیهیلیستی در فلسفه نیشیتانی دارد. خود او در کتاب خود غلبگی بر نیهیلیسم صراحتاً اعلام می‌کند که «وقتی که جوان بودم چنین گفت زرتشت را هر جا که می‌خواستم بروم با خود می‌بردم. این کتاب انجیل من بود» (Nishitani 1990:xx). نیشیتانی بیش از هر متفکر دیگر مکتب کیوتو تحت تأثیر تفکر نیچه قرار گرفته است. نه تنها نیچه حضور بسیار پررنگی در در کتاب مذکور دارد بلکه این کتاب به عنوان تفسیر فلسفه نیچه محسوب می‌شود. اگر بگوییم که نیشیتانی نیچه ژاپن معاصر است چندان بی‌دلیل نگفته‌ایم. اما در آن دوره - در غرب عرصه برای علم‌گرایی و سکولاریسم چنان باز شده بود که اندیشه دینی هیچ جولانگاهی نداشت. از دیگر سو، نیشیتانی با هایدگر نیز آشنایی داشت و کتاب‌ها و

نوشته های او را خواننده بود و شدیداً شیفته تحلیل اگزیستانسیالیستی او شده بود. کتاب چنین گفت زرتشت نیچه برای نیشیتانی به گفته خودش حکم انجیل را داشت.^۳ نیشیتانی معتقد است که مساله نیهیلیسم و شونیاتا هم مساله وجودی (اگزیستانسیال) است و هم مساله تاریخی که هر کس در وهله اول با آن مواجه می‌شود. به نظر وی برای حل مساله نیهیلیسم باید از میدان آگاهی به میدان نیستی (شونیاتا) برویماو مانند نیچه می‌خواست بر نیهیلیسم غلبه کند آن هم نه از بیرون بلکه از درون خود نیهیلیسم. چنانکه به نظر او «نیچه در غلبه بر نیهیلیسم به بودیسم و به ویژه به شاخه ماهایانا نزدیک‌تر است» (Parkes 1996:13).^۴ البته نیچه بر اندیشه سایر فیلسوفان این مکتب مثل تانابه هاجیما نفوذ داشت که در اینجا فرصت پرداختن به آن نیست.^۵

۳. رابطه علم و دین

نیشیتانی در کتاب دین و نیستی به صراحت اعلام می‌کند که «مساله علم و دین بنیادی-ترین مساله‌ای است که انسان معاصر با آن مواجه است» (Nishitani 1982:47). پیامد این نیهیلیسم بیگانگی انسان با خدایان و دین سنتی است که اغلب از آن به «سکولاریزم» تعبیر می‌کنند. این سوال مطرح می‌شود که آیا علت بیگانگی در عصر حاضر، علم و همراه با آن تکنولوژی برخاسته از نظریه های علمی است؟ نیشیتانی بر این باور است که علم و علم‌گرایی و به تعبیری علم‌پرستی و سوء استفاده نابجا از علم منجر به این نیهیلیسم شده و با کنار نهادن دین از عرصه زندگی فضا برای نیهیلیسم باز شده است. نیشیتانی در مقاله «علم و ذن» می‌نویسد:

واقعیت این است که نتیجه علم و برخی فلسفه‌ها، علمی و علم‌گرایانه، این شده که احساس مذهبی بشر تضعیف گشته و شکاکیت و بی تفاوتی نسبت به ایمان مذهبی

به تدریج شیوع فراوانی یافته است (Nishitani 1965:83)

البته در نظر داشته باشید که الهیات و فلسفه سعی کرده‌اند به نحوی به حملات علم پاسخ دهند ولی روش و متدلوژی آنها از دید نیشیتانی متأثر از اندیشه اومانیستی و عقل‌گرایی مدرنی بوده که هم‌خونی بیشتری با علم داشته تا دوستی با ایمان مذهبی. بنابراین نیشیتانی در مقاله معروف «علم و ذن» نتیجه تلاش‌های فلسفه‌های مدرن برای حل مساله رابطه علم و دین را کاملاً نارضایت‌بخش توصیف کرده است (Ibid,85).

افزون بر این، باید گفت که این متفکر تلاش‌های تاریخی مسیحیت برای حل این مساله را نیز ناکافی دانسته و در کتاب دین و نیستی می‌نویسد که «من فکر نمی‌کنم

مسیحیت قادر باشد در مواجهه با این موضوع عمیقاً آن را حل کند» (Nishitani 1982:61). از اینرو معتقد است که «مادامیکه مساله علم و دین به یک سطح بنیادی نرسند که در آنجا پرسش از خدا را به عنوان مساله اصلی خود قرار ندهند، نمی‌توانیم بگوییم که واقعاً با این مساله روبرو شده‌ایم. مساله بسیار جدی است» (Ibid,47). گاهی در جدال بین علم و دین بی‌معنایی و نیهیلیسم را تقصیر علم می‌دانند نه دین. البته نیشیتانی علم را مقصر می‌داند چون نه تنها باعث الوهیت‌زدایی در نگاه ما به جهان شده بلکه به زعم او حتی باعث انسانیت‌زدایی از آن نیز شده است. بنابراین علم نگاه انسانی به جهان را با سکولارشدن جامعه تشدید کرده است و امروز بارزترین خصلت دنیای کنونی ما این است که علم و تکنولوژی سلطه مطلق بر زندگی بشر دارند (Ibid, 227).

نیشیتانی با هایدگر موافق است که بشر امروز در عین حال که با کمک تکنولوژی خودش را از سیطره قوانین طبیعت رهایی بخشیده ولی به همان اندازه نیز اسیر و سلطه تکنولوژی و قوانین علمی آن شده است. بین کنترل‌کننده و کنترل‌شونده یک رابطه معکوس برقرار است؛ یعنی از یک طرف کاملاً مجهز به ماشین و تکنیک شده و اسیر آن گشته و از دیگر سو، خود را از طبیعت رهانیده و با آن بیگانه شده است. این همان چیزی است که نیشیتانی همصدا با هایدگر از آن به بی‌خانمانی (homelessness) بشر معاصر تعبیر می‌کند. در چنین وضعیتی است که نیشیتانی می‌گوید اکنون نیهیلیسم زیر پای بشر قرار دارد.

نیشیتانی بر این باور است که وقتی نگاه علم نگاه عینیت‌گرایانه و معطوف به ابژه‌های مادی باشد افق جستجو و تحری مذهبی حقیقت برای همیشه بسته می‌شوند و بشر چیزی جز ماده و افق دید رئالیستی و ماتریالیستی را در مقابل دیدگان خود نخواهد داشت. نیشیتانی به این موضوع اشاره می‌کند و معتقد است که علم چشمان ما را نسبت به امور معنوی کور می‌کند و از فلسفه و دین دور می‌سازد:

دیدگاه علمی بیانگر نگرشی - احتمالاً نگرش ماهوی‌اش - است که در آن نه تنها ما را به چشم‌پوشی از دین بلکه همچنین به چشم‌پوشی از فلسفه وامی‌دارد... بنابراین علم دیدگاه علمی خودش را حاوی حقیقت مسلمی می‌داند که می‌تواند خودش را از آن منظر در تمام جهات توجیه نماید بطوری که اموری مثل دین، فلسفه و هنرها چیزی بیش از عقیده و پندار ذهنی نیستند (Nishitani 1982: 78)

این فیلسوف بر این باور است که رویکرد و نگاه او بژکتیو علم و نگاه سو بژکتیو علم در عصر حاضر دو نگاه مانع‌الجمع هستند. حال پرسش او این است که این دو نگاه باهم

به مثابه یک نگاه به واقعیت پذیرفته شود. نیشیتانی دو را گریز از معضل رابطه علم و دین را به عنوان بدیل‌های ممکن رد می‌کند. یکی این است که علم و دین نمی‌توانند با هم تعارض داشته باشند چون هر دو دارای حوزه نگرش خاص خودشان هستند و لذا کاملاً متفاوت از هم هستند به این معنا که در سطوح متفاوتی قرار گرفته‌اند. اما نیشیتانی می‌گوید گرچه این دو در دو سطح متفاوتی قرار گرفته‌اند ولی یک مرز مشترک دارند:

مرزی که هر دو حیطه را از هم جدا می‌کند ولی در عین حال این مرز مشترک به هر دوی آنها تعلق دارد. ریشه‌های تعارض علم و دین محکم در یک چین مرزی پنهان شده‌اند (Nishitani 1965: 77-78)

راه گریز دوم این است که علم نه با ذات دین بلکه با جهان‌بینی‌یی که ادیان از قدیم-الایام پذیرفته شده و ذاتی دین نیست، تعارض دارد. در این مورد نیز نیشیتانی در دین و نیستی این تصور و تلقی از رابطه علم و دین را رد می‌کند و ضرورت اجتناب ناپذیر دین برای زندگی بشر را گوشزد می‌کند.

عنصری از حقیقت در اینجا هست ولی نه کل حقیقت. برای یک دین این فلسفه اساسی چیزی نیست که بتوان با اراده آن را تغییر داد مثل لباس‌ها. دین برای زندگی شرط اساسی است همانطور که آب برای ماهی (Nishitani 1982:77)

اما دین چیست؟ هدف دین برای ما چیست؟ چرا به دین نیاز داریم؟ اینها سوالاتی است که نیشیتانی در صفحه اول کتاب دین و نیستی می‌پرسد (Nishitani 1982:1). این سوالات ضرورت وجود دین در زندگی بشر را نشان می‌دهند. وی معتقد است که دین با خود زندگی بشر سروکار دارد و لذا ضرورت آن از ضرورت غذا برای زنده ماندن بیشتر است. ولی او می‌گوید:

ما به دین نیاز داریم نه به خاطر نظام اجتماعی، رفاه بشری یا اخلاق عمومی. اینها تصورات اشتباهی هستند یا حداقل خلط اولویت‌ها محسوب می‌شوند. نباید به دین از منظر سود و منفعت نگریست (Ibid:2).

سوال دین این است که فلسفه وجودی آدمی چیست؟ هدف از زندگی آدمی چیست؟ اگر بخواهیم کلام نیشیتانی را در قالب زبان عرفانی مولوی خودمان بیان کنیم باید بگوییم:

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود
به کجا می‌روم آخر نمایم وطنم
نیشیتانی مضمون این بیت را در قالب سوالاتی مطرح می‌کند: «چرا من زندگی می‌کنم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا خواهم رفت؟ وقتی این سوالات را در مورد خودمان و معنای

وجودمان می‌پرسیم پرسش دینی در جان ما بیدار می‌شود. اما به زعم وی این بیداری باعث می‌شود یک گودال بی‌انتهایی زیر پای ما آشکار شود. مثلاً در مورد مرگ این طور نیست که مرگ در آینده در انتظار نشسته تا به آن نزدیک شویم بلکه از بدو تولد مرگ را با خود داریم» (Ibid:3).

در کنار این تصوی و تلقی از دین اجازه دهید از منظری دیگر به تعارض علم و دین در اندیشه نیشیتانی نگاه کنیم. علم برای ما جهانی را به معرض نمایش می‌گذارد که کاملاً متفاوت از جهانی است که ادیان در گذشته برای بشر به نمایش می‌گذاشتند. ادیان سنتی با یک ساختار سه وجهی جهان را نمایش می‌دادند: خدا، جهان و انسان. در این تصویر طبیعت توسط خدا خلق شد برای اینکه در خدمت انسان باشد و انسان در خدمت خدا. بنابراین طبیعت یا جهان یک واقعیت غایت‌شناختی بود که در آن روح، زندگی و شخص و بدن در هماهنگی با طبیعت غایتی فراطبیعی را دنبال می‌کردند. نیشیتانی مساله خدا را به رابطه علم و دین نیز نسبت می‌دهد. او در دین و نیستی راجع به این موضوع می‌نویسد: «تا زمانیکه مساله علم و دین به سطحی نرسد که مساله خدا را به عنوان مساله بنیادی خودشان لحاظ نکنند نمی‌توانیم بگوییم که با این مساله مواجه شده ایم» (Nishitani 1982: 47).

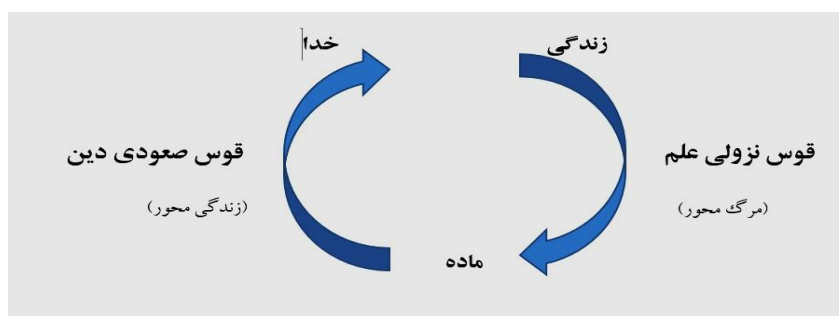
از سوی دیگر، با ظهور علم نوین در عصر جدید، علم برای بشر جهانی را به نمایش می‌گذارد که عاری از نوع عنصر غایی، الهی و روحانی است و بقول هوسرل جهان گالیه‌ای در آن زبان طبیعت زبان ریاضی و هندسی و در این طبیعت زیست جهان ما عاری از هر نوع غایت و زندگی بود.

باتوجه به این دو نمایش متفاوت از جهان می‌بینیم که دین بر بینشی غایت‌شناسانه از رابطه خدا، جهان و انسان استوار است و علم به دنبال حذف این بینش غایت‌گرایانه از طبیعت است. اگر بخواهیم دیدگاه نیشیتانی را نسبت به این مساله روش کنیم بهتر است دوباره به مقاله «علم و دین» او رجوع کنیم. او می‌نویسد:

ما دیگر نمی‌توانیم آنطور که فیلسوفان تاکنون انجام داده‌اند در جایی بایستیم که بین جهانی که تحت حاکمیت مکانیسم (Mechanism) است و جهانی که قرار است تحت حاکمیت غایت‌شناسی باشد (teleology) قرار دارد و سپس دومی را فراتر از اولی بدانیم یا سعی کنیم کل نظام را در یک سلسله مراتب غایت‌شناسانه تحت ماهیت مطلق خدا دوباره سازماندهی کنیم. اکنون ما باید بپذیریم که بنیان «روحی» وجود ما یعنی بنیانی که تاکنون کل نظام‌های غایت‌شناختی در دین و

فلسفه از آن به وجود آمده‌اند و بر آن استوار گشته‌اند، یکبار برای همیشه کاملاً نابود شده‌اند. علم همچون فرشته‌ای با یک شمشیر بر جهان غایت‌شناسی حمله‌ور شده است (Nishitani 1965:85)

دین رویکرد غایت‌شناسانه را نسبت به جهان دارد و این در تقابل با رویکرد علم به جهان است. نیشیتانی این تقابل علم و دین را به ساحت زندگی انسان نیز تعمیم می‌دهد و معتقد است که دین محور اصلی خودش را با یک قوس صعودی بیان می‌کند یعنی از ماده شروع می‌کند به نفس، حیات و خدا می‌رسد و در مقابل علم محور اصلی‌اش با یک قوس نزولی تبیین می‌کند یعنی اموری مثل خدا، حیات، نفس را به ماده تنزل می‌دهد. به سخن دیگر دین هر چیزی را به زندگی فرو می‌کاهد و علم هر چیزی را به امر مادی فرو می‌کاهد. از اینرو محور دین بر «زندگی» استوار است و محور علم بر «مرگ» (Nishitani 1965:84). اگر بخواهیم این قوس‌ها را به صورت تصویر ترسیم نماییم تصویر زیر قابل تصور است:



بنابراین می‌بینیم که سرچشمه بی‌پایان زندگی در دین با خدا ممکن می‌شود حال آن که در علم سرچشمه زندگی در ماده آغاز و به آن ختم می‌شود و به همین دلیل از نظر نیشیتانی مرگ در علم و زندگی در دین به عنوان کانون اصلی مطرح می‌شوند. اگر چنین است چگونه باید از رابطه علم و دین صحبت کنیم و از همه مهمتر از این رابطه دفاع کنیم برای اینکه زندگی بشر را بهتر و از بی‌معنایی و نیهیلیسم رها سازیم؟

راه حل!

در پاسخ به سوالی که مطرح کردیم بطور خلاصه باید بگوییم که به نظر نیشیتانی کیچی تنها راه حل راستین برای آشتی بین علم و دین و در نتیجه برای معنادار کردن زندگی این است که دین در برابر علم مقاومت نکند بلکه علم و بینش علمی را به بعد وجودی

(اگزیتانسیال) خودش تبدیل کند تا بتواند هم درکی روشن از واقعیت عینی و مادی داشته باشد و همزمان درک و فهمی راستین نیز از واقعیت های دینی داشته باشد. معمولاً بینش دینی نسبت به جهان و انسان در تضاد آشکار با بینش علمی به جهان و انسان قرار دارد. دین این بینش را به نام خدا و انسان در برابر علم مطرح می کند. مادامیکه شخص دین را همچون پناهگاه گرم در برابر دنیای سرد علم تلقی می کند نمی تواند به بنیاد و ریشه نفس آدمی راه یابد چون شخص نمی تواند کاملاً با واقعیت مرگ مواجه شود.

نیشیتانی بر این باور است که وقتی ما به نتایج علم مدرن می اندیشیم، این امر ما را به فراسوی مرزهای علم یعنی به ساحت فلسفه و دین می برد و این چیزی است که به تعبیر نیشیتانی «این چیزی است که با خود علم نمی شود به آن دست یافت و حتی با یک فلسفه علمی نیز نمی توانیم به آن راه پیدا کنیم چون فلسفه علمی نیز در نهایت رویکرد عینیت گرایانه به علم اتخاذ می کند» (Nishitani 1965:86).

همانطور که در سطور پیشین اشاره شد، از نظر نیشیتانی مرگ در رویکرد علمی به جهان و زندگی در رویکردی دینی به جهان به عنوان محوری اساسی تلقی می شود. ولی چون مرگ و زندگی از دید نیشیتانی دو جنبه وجودی اگزیتانسیال بشری هستند پس نمی توان علم و دین را در اگزیتانسیال بشری دو چیز جداگانه و متعارض پنداشت. مسلماً تأثیر فلسفه اگزیتانسیال هایدگر بر کل اندیشه نیشیتانی آشکار می شود. بنابراین، واضح است که نیشیتانی تحت تأثیر اگزیتانسیالیسم هایدگر رویکردی اگزیتانسیالیستی به مساله رابطه علم و دین دارد و از اینرو در خصوص این رابطه بر این باور است که ما باید به نقطه ای برسیم که در آن «دنیای زندگی علم مدرن همچون میدانی نمایش داده شود که در آن مرگ به معنای دینی آن یا مرگ بزرگ (Great Death) آنطور که در ذن بودیسم گفته می شود، به نحو وجودی یا اگزیتانسیال تحقق یابد» (Nishitani 1965:91). وی در ادامه می افزاید:

اینکه شأن معمولی جهان توسط علم برحسب مادیت بدون حیات تبیین می شود برای متفکری معنا دارد که با علم به نحو اگزیتانسیال مواجه می شود یعنی آن را همچون مساله ای مربوط به اگزیتانسیال (هستی) خودش می پذیرد و جهان عبارت است از یک میدان مرگ اگزیتانسیال برای خودش و برای کل بشریت (Nishitani 1965:88).

نیشیتانی همزمان با توسل به تحلیل اگزیستانسیالیستی هایدگر به سراغ مفهوم بودیستی مرگ بزرگ نیز می‌رود و معتقد است که اگر دین ساحت علم را یعنی جهان را همچون ساحت وجودی خود تلقی کند باید در چنین میدانی فرد از نفس خویشتن دست بکشد و خود را به روی مرگ بزرگ بگشاید (Nishitani 1965:96).

نیشیتانی به مفهوم مرگ بزرگ ذن بودیسم متوسل می‌شود و همچنین مساله مرگ در انجیل نیز اشاره می‌کند که در آنجا گفته شده که برای نجات زندگی خویشتن باید از آن دست کشید و این جهان خانه راستین روح آدمی نیست. نیشیتانی در کتاب دین و نیستی با رویکرد دینی و اگزیستانسیالیستی به دنیای مادی علم چنین می‌نویسد:

دنیای علم نوعی دنیای مرگ بزرگ است دنیایی که در آنجا تمامی تمایزات عشق و نفرت، درد و خوشی، خوبی و بدی و حتی تمایز من و دیگری همگی از بین رفته‌اند. می‌توان چنین جهانی را جهان بدون انسان نامید. اما نقطه قوت دیدگاه علمی دقیقاً در این واقعیت نهفته است که بر پایه یک چنین جهانی، مرگ بزرگ همه چیزهای انسانی را پشت سر می‌گذارد. این موضعی است که جدا از سوژه انسانی شخص اشیاء را به نحو عینی می‌بیند و می‌فهمد (Nishitani 1982:347).

نیشیتانی می‌خواهد روح علمی را به ذات دین بدمد. در علم نوعی غیاب انسان مطرح است و تا زمانی که این غیاب است مساله آشتی بین علم و دین رخ نخواهد داد. از دیگر سو خدا به عنوان موضوع دین از جهان زندگی متعال است. پس تا زمانی که انسان در دنیای علم و خدا در دنیای علم به هم نرسند این رابطه ممکن نیست. بنابراین دین باید دنیای سرد و خشک علم را و علم دنیای الهی دین را به عنوان دنیای وجودی یا اگزیستانسیال هر یک بدانند و پژوهش‌های خود را از این جنبه وجودی آغاز کنند. به سخن دیگر دنیای مرگ و تاریک علم و دنیای زندگی و روشن دین بایستی مورد پذیرش توأمان هر دو باشند. به گفته نیشیتانی کیجی نجات دینی باید نجات علمی را بپذیرد. دینی که دید منفی علم به زندگی و حیات را کاملاً بپذیرد می‌تواند پذیرای حقیقت باشد. در چنین وضعیتی است که نفس راستین آدمی می‌تواند مرگ منیت خویش را بپذیرد و از نو متولد شود. نیشیتانی می‌نویسد:

دنیایی که خود را در یک چنین میدانی به نمایش می‌گذارد دنیایی است فراسوی دنیای مکانیکی و دنیای غایت شناختی. این دنیا همزمان هر دوی آنهاست و هیچ یک از آنها نیست. این دنیا نه دنیای علمی صرف است نه دنیای عرفانی صرف، نه

دنیای «ماده» صرف است نه دنیای «زندگی» صرف. به سخن دیگر، نه دنیایی است که صرفاً جنبه مرگ دارد نه دنیایی است که صرفاً جنبه زندگی دارد. هرچند این دیدگاه‌های متعارض به ترتیب سهمی از حقیقت دارند، اما این حقیقت که یک نگاه واحد را می‌طلبد بایستی همزمان هر دو جنبه را داشته باشد (Nishitani 1965:93).

این تفسیر از رابطه علم و دین ایجاب می‌کند که مرگ و زندگی درهم تنیده باشند و این همان تصویر اگزیتانسیالیستی از اگزیتانسیالیسم است که نیشیتانی آن را می‌پذیرد و معتقد است که هر دو جنبه وجودی یعنی مرگ و زندگی در انسان جمع شده‌اند. پس می‌توان علم و دین را باهم به نحو اگزیتانسیالیستی جمع کرد.

نیشیتانی در بررسی رابطه علم و دین همواره سعی کرده است علم را در دین مستحیل سازد ولی این به معنای دینی کردن علم نیست. او معتقدی است که نوعی تلاقی و پیوند بین این ضروری است. او در ساحت عمل علم را نقد می‌کند نه برای کنار گذاشتن آن بلکه برای کشاندن آن به ساحت‌های اگزیتانسیالیسم وجود آدمی و به مسائل بنیادی واقعیت. از نظر این فیلسوف همانطور که در جهان مدرن نیهیلیسم ریشه دوانده است در تفکر علمی مدرن نیز نیهیلیسم وجود دارد و برای غلبه بر آن باید با نیهیلیسم علمی مواجه شد. علم و دین باید خود را در معرض نقد فلسفی قرار دهند اگر بخواهند به امر اگزیتانسیالیسم انسانی توجه کنند. نیشیتانی بر این باور است که ذات علم با ذات انسان هر دو به ساحت واحدی می‌پردازند.

به نظر نیشیتانی علم و دین قبل از دوره مدرنیته و عصر روشنگری مفهوم خدا معرفت دینی و معرفت سکولار را به هم پیوند می‌داد ولی با طرد و اخراج خدا از طبیعت و نفی علل غایی از جهان توسط علم مدرن، این وحدت فروپاشید (Heisig 2001: 240) و تلاش برای آشتی جزمیت‌های دینی با تبیین‌های علمی تلاشی برای بازگرداندن این وحدت در سطح فهم عقلانی و فلسفی است که نیشیتانی با کمک نیچه و هایدگر به دنبال آن است. مساله اساسی برای نیشیتانی عبارت است از شکاف و دوپارگی بین دو نحوه متعارض اگزیتانسیالیسم یا هستی‌انسانی در جهان که علم و دین عرضه می‌دارند. برای حل این مساله لازم است یک اومانسیسم تازه شکل گیرد که در آن بر معنای زندگی بشر تأمل شود نه واقعیت فیزیکی یا واقعیت الهی که به ترتیب علم و دین به عنوان موضوع پژوهش خود قرار داده‌اند. به نظر نیشیتانی هر دو واقعیت مورد بحث علم و دین ما را اغفال و گمراه کرده‌اند. علم ما را از طبیعت بیگانه کرده در حالی

طبیعت بخشی از وجود ماست و دین نیز خدا را از طبیعت فیزیکی جدا کرده و باعث بیگانگی بشر با طبیعت شده است. در حالی که به نظر نیشیتانی انسانها زاده دنیای طبیعی هستند که طبیعت بخشی از اگزستانس آنهاست.

۴. نتیجه گیری

با توجه به آنچه که تا اینجا گفته شد به نظر می رسد که نیشیتانی کیجی می کوشد همزمان از دو رویکرد به ظاهر متضاد اندیشه شرقی (بودیستی) و اندیشه غربی (نیچه ای) به مساله رابطه علم و دین بپردازد. اما چون این دو ساحت در تفکر غربی ذاتاً دارای مرزبندی و در نتیجه دارای دو حوزه معرفت شناسی جداگانه ای هستند، نیشیتانی با کمک نوعی اندیشه هایدگری که در آن بر بعدی وجودی یا اگزستانسیال انسانی و نیز معنای زندگی تمرکز دارد، این شکاف ایجاد شده بین علم و دین را پر کند. موفقیت یا عدم موفقیت در انجام این کار خود موضوع پژوهش دیگری است، آنچه در این نوشته سعی کردیم خواننده را به سمت آن سوق دهیم این است که همواره راه دیگری برای ورود به مساله دیرپای علم وجود دارد و این امر را می توان در فلسفه مکتب کیوتو بطور عام و فلسفه نیشیتانی کیجی به طور خاص یافت. نکته مهم دیگر است که بر خلاف تصور سلبی و منفی از نیهیلیسم در غرب، در کنه اندیشه ذن بودیستی فیلسوفان مکتب کیوتو، واقعیت بنیادی را باید در «نیستی مطلق» به عنوان واژه کلیدی این مکتب یافت.

پی نوشت

۱. شونیاتا (Śūnyatā): تهی بودن، خالی بودن، بودن جوهر و ذات داشتن معانی مختلف واژه سانسکریتی Śūnyatā است. در مکتب ماهایانا فردی که ذن تمرین می کند به سطح شونیاتا می رسد. اما مضمون و مفهوم شونیاتا هم به حالت یا رویکرد دینی به آگاهی و بیداری و هوشیاری اشاره دارد و هم به معنای تمرکز در تأمل است و نیز گاهی به سبک و شیوه اخلاقی اشاره دارد. اما از همه مهمتر توصیفی از واقعیت است که در آن همه اشیاء ذاتاً دارای طبیعت بودا هستند. اما طبیعت بودا نیز ذاتاً هیچ و تهی-بودگی و خالی یا خلاء (void) است. برای مطالعه بیشتر درباره این اصطلاح و اصطلاح های دیگر در این

نوشته به قسمت واژه‌نامه این کتاب مراجعه نمایید: اصغری، محمد (۱۳۹۶) مکتب کیوتو: آشنایی با فلسفه ژاپن، تهران: نشر ققنوس

۲. ذن (Zen): واژه Zen ژاپنی شده واژه چینی Chan است و واژه چینی Chan نیز چینی شده لفظ سانسکریت *dhyana* بوده است. اما ریشه تاریخی ذن به بودیسم اولیه هند برمی‌گردد که در آنجا حالت عمیق مدیتیشن را *Samadhi* یا «تمرکز» می‌نامیدند. علت اینکه مدیتیشن یا تأمل برای ذن انتخاب شده این است که بودا از طریق تمرین تأمل و تمرکز یا مدیتیشن به روشن شدگی یا نیروانا (*nirvana*) رسید. در کنار این اصطلاح، ذان نیز مطرح می‌شود. ذان (*Zazen*): شناخته شده‌ترین حالت تمرین ذن، مدیتیشن در حالت نشسته است که نیشیدا نیز آن را انجام می‌داد. این حالت را *zazen* می‌گویند. ذان (*zazen*) کانون عمل ذن بودیسم محسوب می‌شود. هدف ذان فقط نشستن است یعنی به تعلیق در آوردن تمامی افکار، خیالات، احساسات و غیره است بی‌آنکه با چیزی درگیر شوند.

۳. وی در اهمیت نفوذ اندیشه نیچه بر اندیشه خودش می‌گوید: «وقتی جوان بودم عادت داشتم کتاب چنین گفت زرتشت را با خود به هر جا ببرم. این کتاب انجیل من بود» (Nishitani 1990: xx). وی حتی می‌گوید که ما در سطح خودمان غول‌هایی مثل پاسکال و نیچه نداریم.

۴. البته بین اثر نیچه و تفکر بودیستی روابطی دیده می‌شود که می‌تواند در حوزه فلسفه تطبیقی و در میدان پژوهشی نتایج پرباری به همراه داشته باشد. پارکس معتقد است که «نیچه از طریق شوپنهاور با بودیسم آشنا شده بود و فهم او از بودیسم به اشکال بودیسم اولیه هینایانا محدود بوده است. لذا نیچه با اندیشه بودیسم متأخر یعنی مکتب ماهايانا آشنا نبوده است» (Ibid:13).

۵. او در کتاب *فلسفه به مثابه توبه* ادعا می‌کند که «مهم نیست چند بار سعی کرده‌ام آن {چنین گفت زرتشت} را بخوانم، آن را نفهمیدم. اما اکنون یکی از کتاب‌های دلخواه من است و این را قویاً مدیون توبه می‌دانم. آموزه ابرمرد که ظاهراً برخلاف اندیشه من است، دلیلی برای توبه یافته‌ام» (Tanabe 1990:115). یا مثلاً در همان کتاب *تانا به مفهوم zangedo* را با مفهوم بازگشت ابدی نیچه مقایسه می‌کند.

۶. بیداری نسبت به طبیعت حقیقی خویش نوعی مرگ نفس است چیزی که در ذن، مرگ بزرگ گفته می‌شود. این نوع مرگ، مرگ عادی که به معنای ترک جهان زنده‌ها نیست بلکه رهایی از جریان بی‌پایان تولد و مرگ یا سمسارا است. اما در عین حال آن یک تولد دوباره در وسط زندگی این جهانی است یعنی سمسارا در نیروانا است.

کتاب‌نامه

اصغری، محمد (۱۳۹۶) *مکتب کیوتو: آشنایی با فلسفه ژاپن*، تهران: نشر ققنوس.

- Nishitani, Keiji (1982) *Religion and Nothingness*, trans. Jan Van Bragt (Berkeley, California: University of California Press)
- Nishitani, Keiji (1965) "Science and Zen," trans. Richard de Martino, *The Eastern Buddhist* 1/1 (1965):79-108,p.
- Nishitani, Keiji (1986) "Three Worlds—No Dharma: Where to Seek the Mind?" *Zen Buddhism Today* 4 (1986): 119–125
- Nishitani, Keiji (1989) "Encounter with Emptiness" in *The Religious Philosophy of Nishitani Keiji: Encounter with Emptiness*, ed. Taitetsu Unno (Berkeley: Asian Humanities Press)
- Nishitani, Keiji (1990) *Sexual Technologies, Reproductive Powers*, (SUNY Press)
- Nishitani, Keiji (1990) *The Self-Overcoming of Nihilism*, Trans. Graham Parkes with Setsuko Aihara (Albany: SUNY Press)
- Nishitani, Keiji (2006) *On Buddhism*, translated by Seisaku Yamamoto translation and introduction by Robert E. Carter; foreword by Jan Van Bragt. (State University of New York Press, Albany)
- Parkes, Graham(1996) *Nietzsche and Asian Thought* (University of Chicago Press)
- Tanabe, Hajime (1990) *Philosophy as Metanoetics* (University of California Press)